

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
وَ تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

عرض کردیم در این آیه کریمه آن‌چه حق تعالی اراده فرموده است، سه چیز است؛ دو چیز از سه چیز مورد تصریح قرار گرفته است، امامت و وارث بودن، ولی قبل از این دو حق تعالی اراده فرموده است منت بگذارند بر مستضعفین که اثر آن از بین بردن وصف استضعاف است. گفتیم استضعاف یعنی شخص یا گروهی از سوی صاحبان قدرت کوچک شمرده شوند و نگذارند این‌ها شخصیت و آثار وجودی‌شان را عرضه کنند. ضعیف نگاه داشتن یک انسان یعنی جلوگیری از اظهار علم و قدرت و ویژگی‌های او که اگر مردم از آن‌ها مطلع شوند گرایش به او پیدا می‌کنند.

این‌که در روایات از معصوم سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین است که می‌فرمایند: "نحن المستضعفون"، با این نوع تعبیر بسیار متناسب است. یعنی ما گروهی هستیم که مستکبرین نگذاشتند موجودیت خدادادی خودمان را به دیگران عرضه کنیم تا استفادهٔ بیش‌تر از ما بکنند. امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه را بیست‌وپنج سال در خانه نشانده‌اند. سیدالشهداء صلوات‌الله‌علیه را این‌گونه مستضعف کردند که گفتند خروج بر ولی امر مسلمین کرده است و آن قاضی هم حکم اباحهٔ ریختن خون ایشان را کرده است. در مورد امام چهارم صلوات‌الله‌علیه بعد از قصهٔ عاشورا نوشته‌اند ایشان جرأت نداشت جواب مسئله به مردم بدهد. اگر می‌آمدند مسئله سوال کنند، جواب نمی‌دادند، مردم هم می‌ترسیدند. امام هشتم صلوات‌الله‌علیه را به خیال خودشان با دادن ولایت عهدی خواستند خرابشان کنند که مستضعف نگه داشته شوند. امام نهم صلوات‌الله‌علیه را با دختر دادن به ایشان خواستند خرابشان کنند. عسگرین صلوات‌الله‌علیهما را به حيله‌ای که اعمال کردند به سامرا آوردند که آن‌جا به شهادت رسیدند.

این بزرگان در شرایطی تقیه را کنار می‌گذاشتند و حق را مخفی نمی‌کردند. اگر مخفی می‌کردند، مردم بعد از ایشان نمی‌توانستند حق و باطل را تشخیص بدهند. در روایتی حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید اگر شما را چنان‌چه شرب خمر نکنید تهدید به قتل کردند، شرب خمر کنید که شما را نکشند ولی من شرب خمر نمی‌کنم ولو جانم از دست برود. این آموزش شعور به امت است که فهم و دین‌داری یعنی چه. هرکس وظیفهٔ مخصوص به خودش دارد. صدوق علیه‌الرحمه نقل می‌کند که مأمون علیه‌اللعنات‌الله کتباً به امام هشتم صلوات‌الله‌علیه نوشت که اسلام را از جهت ریشه و اصول و فروع به اختصار برای من مرقوم بفرمایید. در عیون‌اخبار الرضا نگاه کنید همان آقای که ولایت عهدی را قبول کرد -مشروط بر این‌که در هیچ عزل و نصبی دخالت نکند- وقتی از او این سوال را می‌کنند چطور صریح می‌نویسد که بعد از توحید، اعتقاد به رسالت جد ماست و بعد اعتقاد به ولایت بلافصلی امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه است و بعد فرزندان ایشان. بروید این کتاب را پیدا کنید یا بخرید نگاه کنید، ببینید چقدر حضرت صریح نوشته است. اگرچه این‌طور جواب دادن منجر به ریختن خونش شود که یکی از عواملی هم که باعث شده است این است. می‌بیند این خاندان هرچقدر زیر فشار بروند و تهدید بشوند، آن‌جایی که باید، حق را نشان می‌دهند.

از خود «وَ تُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ» تا همین جا، می‌فهمیم اولین منت این است که خدای متعال این‌ها را از استضعاف بیرون بیاورد، یعنی یک قوه قاهره‌ای بالای سر این‌ها نباشد که نتوانند نفس بکشند. خارج کردن یک نفر یا گروه از اختناق بالاترین لطف به آن‌هاست. بگویند هرکس هر اعتقادی دارد ظاهر کند -نه این‌که هر فحشی می‌خواهد بدهد.

مردم بعد از خارج شدن از استضعاف، حالات مختلفی پیدا می‌کنند. بعضی خودشان مستکبر می‌شوند. انسان از شرایط مثبتی که خدای متعال در اختیارش گذاشته نباید سوءاستفاده کند. شرافت و منش انسانی مانع از این کار است. بعضی این حالی‌شان نمی‌شود و سوءاستفاده می‌کنند و خودشان و دیگران را هم خراب می‌کنند.

بنی اسرائیل، کسانی بودند که سال‌ها توسری‌خور گردن کلفت‌ها و مستکبرین بودند، آن قدر به خدا التماس کردند که ما را از زیر بار این ظلم بیرون بیاور، ما آدم‌های خوبی خواهیم شد. بنده اعتقاد این نیست که این‌ها دروغ به خدا می‌گفتند، انسان حالات و شرایط مختلف دارد؛ گاهی واقعاً توبه می‌کند بعد شرایط عوض می‌شود، دوباره شیطان می‌آید سراغش، می‌گوید یک‌بار دیگر پایت را کج بگذار. توبه اولش دروغ نبود، ولی توبه‌ای نبود که ریشه‌دار باشد. خدای متعال می‌خواست به آن‌ها بفهماند که شما خلاف واقع می‌گویید. خلاف واقع یکی‌اش این است که دروغ می‌گویید، یک خلاف واقع این است که شما که الان به من خدا قول می‌دهید که از فرامین من و نبی من تخلف نمی‌کنید، همین که دوستان از بار ظلم سبک شد تخلف می‌کنید. بنی اسرائیل وقتی احساس کردند که دیگر صاحب قدرتی پشت سر آن‌ها نیست، بنا گذاشتند به بامبول درآوردن. پشت بیت المقدس حضرت فرمودند بروید بجنگید و شهر مال شما. خوب جنگ کشته شدن هم دارد دیگر؛ گفتند تو و خدای خودت بروید بجنگید و بت پرست‌ها را هم بکشید و به تعبیر بنده آب و جارویش هم بکنید، بعد ما می‌آییم آن‌جا زندگی می‌کنیم.

امتنان دوم این است که اگر مستکبر نشوند، خدای متعال این‌ها را پیشوای دیگران قرار می‌دهد. امامت یک سمت اثباتی است. علامه طباطبایی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرماید ثبوتش ولایت است، اثباتش امامت است. مثلاً این‌هایی که رئیس جمهور شده‌اند، شب قبلش جاهل نبودند شب بعدش هم چهار تا دکتری داشتند؟ آن باطنی را که ما به آن می‌گوییم ثبوت، که امری است نامرئی، همراهشان بوده است؛ براساس آن، سمت به آن‌ها داده شده. «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً» یعنی چون شما شایستگی دارید که پیش‌رو و راهنما باشید، شما را ائمه قرار دادیم؛ خدای متعال می‌فرماید این گروه از مردم را، «جَعَلَهُمْ أُمَّةً»، معنی‌اش این نیست که همه‌شان را؛ یعنی در بین این گروه پیشوا و امام درست می‌کنیم.

در گذشته عرض کردم که هدایت ائمه طاهرین و انبیاء سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین غیر از آن دو نوع هدایتی است که در کتب ادبی نوشته‌اند که یکی ارائه طریق است و یکی ایصال الی المطلوب. این بزرگواران عملکردشان از نوع نشان دادن راه و آدرس نبوده است و از آن نوع هم نبوده است که دست کسی را بگیرند و از او سلب اختیار بکنند و بکشاند تا تجریش، چون میدان قدس را سوال کرده است. سوال می‌کنند شما می‌خواهید بروید میدان قدس؟ من راه افتادم. بیا دنبال من. خودش قبل از هر کس می‌رود میدان قدس. دلیل بر این نوع هدایت فرمایش امام حسین علیه السلام در مدینه که فرمود اگر هیچ یک از اصحاب و خاندانم مرا همراهی نکنند باز هم به این سفر می‌روم. یعنی قبل از همه خود ایشان حرکت را آغاز کرد. نفس هدایت، ابتدائاً با مغز و فکر انسان کار دارد یعنی تا آن کسی که درخواست‌کننده نشانی بوده است باور نکند حرف آقا را، راه نمی‌افتد. حالا باور ظنی باشد، علمی و یقینی نه. این‌ها با فکر مردم کار دارند. هر وقت افکار زمینه مساعد پیدا کرد برای مرحله دوم که اجرای برنامه‌های عملی است آن وقت می‌روند در برنامه دوم. هر جای قرآن را که شما نگاه کنید، می‌بینید که قبل از عمل صالح ایمان به خداست. ایمان یک مرحله ذهنی و قلبی است که باید آماده بشود. آماده که شد عمل کردن آسان است. ولی نه آن قدر آسان که دیگر شیطان نتواند جلو بیاورد. باید کار کند تا شیطان ضعیف بشود و قدرت عقلانی و انسانی خودش بیش‌تر بشود.

«و نجعلهم أئمة»، این امامت و راهنمایی برای این است که این‌ها در درجه اول در روح‌ها ایمان و اعتقاد ایجاد کنند. باور ایجاد کنند، حالا غلیظ و رقیق دارد. اگر کار انسان‌هایی که از فضای اختناق و استضعاف خارج شدند به این مرحله رسید، آن وقت «نجعلهم الوارثین» است که باید عرض کنیم در بین اولیاء خدا و ائمه طاهرین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین، آن کس که امامت به معنی مقام اثباتی را که حکومت باشد، اجرا می‌تواند بکند، طبق روایات بسیار، حضرت بقیه‌الله‌ارواح‌ناله‌الفداء است.

این‌جا نکته‌ای را عرض کنم. اگر تاجر زاده‌ای پدرش از دنیا برود، تمام اموال پدرش را هم کسی که از این‌گردن کلفت‌تر بوده است بخورد، اگر به او بگویند شما وارث حاج‌محمدحسن کمپانی هستید، می‌گوید من به نان شبم محتاجم. من وارث نیستم برای این‌که هیچ‌چیزش را نتوانستم دریافت کنم. «و نجعلهم الوارثین» نسبت به اولیاء خدای متعال بر حسب تعبیر حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه که می‌فرماید "و نحن المستضعفون"، وقتی است که این‌ها مبسوط‌الید باشند. اگر نه، وارث نشده‌اند. کاری نمی‌توانند بکنند.

معصوم صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید "الصوم جنة من النار" روزه سپری است در برابر آتش. کدام روزه؟ روزه‌ای که انسان طوری سحری بخورد که اول ماه رمضان هفتاد و پنج کیلو است، آخر ماه بشود هفتاد و هفت کیلو؟ اگر روزه این‌طور باشد، این‌همه روایات که برای اجر و ثواب تشنگی و گرسنگی در ماه مبارک رمضان نوشته‌اند، موضوعش منتفی می‌شود. شما وقتی نگاه می‌کنید به آیه کریمه صوم، «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» بعد از «يا ايها الذين آمنوا» است. صوم، صومی باید باشد که در «آمنوا» یش تردید نباشد؛ «آمنوا» آنی است که اول، به موجب فرمایشات انبیاء و اولیاء خدا، دل تحول پیدا کرده است. دل می‌گوید روزه بگیر.

روزه گرفتن، بالاترین مبارزه شرعی است. روزه گرفتنی که انگیزه از این روزه گرفتن این باشد که اطاعت فرمان حق تعالی بکنیم تا به نتایج تکوینی این روزه دست پیدا کنیم. امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید تا سیر نشدی از غذا دست بکش. خب این اطلاق دارد، یعنی در ماه مبارک رمضان هم در اول افطار آن قدر نخور تا چه می‌دانم فضای دهانت. طبق آن روایات شب نوزدهم ایشان افطار کرد. دو سه لقمه هم بیش‌تر نخورد. اگر انسان به گونه‌ای روزه بگیرد که آن آداب و سنن خوردن و آشامیدن را رعایت بکند، آن وقت می‌فهمد این روزه چه اثری دارد. حال پرگویی ندارد. حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه بر حسب نقل می‌فرماید وقتی خواستی روزه بگیری، همین که دهانت صائم و روزه‌دار است، چشم و گوشت هم صائم و روزه‌دار باشد. دلت هم روزه‌دار باشد، دل چطور می‌تواند روزه‌دار باشد؟ بد نخواهد برای کسی. طراحی و نقشه‌کشی نکند که یک کسی را پدرش را در بیاورد. به فکر معصیت و گناه نیفتد.

اگر بپرسند که کی این توبه‌ها اثر گذاشته است در انسان خطاکار؟ می‌گوییم آن وقتی که اگر یاد خطاهای گذشته‌اش بیفتد، هیچ‌کس هم نداند جز خدا، شرم‌منده بشود، نه این‌که -لااله الاالله- فی‌الجملة لذتی از آن خلاقی که مرتکب شده بود در ذائقه خیالش وارد بشود. هر وقت انسان این حال را پیدا کرد امیدوار باشد به خودش، والا ریشه‌ها هست. شما این شاخه‌ها را می‌زنی نمی‌گذاری در بیاورد، ریشه هست.